



۲۰۱۵/۱۱/۱۳

غ. حضرت

مرحوم میوندوال، در آئینه جدال، بعد از چهل سال

شرکت نمودن در بحث های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی حق هر هموطن میباشد، حال این بحث کننده چه متعلم صنف کُنچ نشین و آخر نشین چهارم تاء باشد چه معلم و استاد، البته رضائیت و نارضائیت و عصبانیت خواننده بستگی به سطح دانش بحث کننده یا نویسنده یک مطلب، دارد، اگر موقف علمی و اجتماعی و تجربی یک نویسنده هر قدر بالا باشد به همان اندازه توقعات و عدم ارتکاب اشتباهات، از طرف خواننده نیز بالا میباشد، اما شاگرد صنف چهارم همچو بنده زیاد به اصطلاح در قصه رضائیت و یا عدم رضائیت خواننده نمیباشد که البته این امر نباید از طرف خواننده حمل بر گستاخی پنداشته شود بلکه صنف تاریک و باریک چهار را با صنف دارالمعلمین یا فاکولته قیاس نموده و آنگاه با آرامش و تبسم از کنار این صنف چهارمی بگذرد.

من نیز مثل سایر هموطنان عزیزم از حُب و رزوی نسبت به وطن خود منکر نیستم ولی به این حس وطن دوستی ام هرگز اجازه نداده ام که عناصر دیگری را مخلوط این جام نماید، بدین معنی که من معتقدم که حس وطن دوستی و مردم دوستی یک امر مستقیم و مستقل میباشد، کشاندن پای رهبران سیاسی مقاطع مختلف تاریخی درین ماجرا، به این حس خالصانه لطمه وارد میکند، بنا من من حیث یک افغان به خود حق میدهم که پنهان و آشکار عرض کنم که بجز احمدشاه ابدالی در مقابل هیچ رهبر سیاسی (بشمول رهبر فعلی) هیچگونه تعهد اخلاقی و ایمانی و ملی و فکری و قومی و ندارم و نه هم تائید و عدم تائید و احترام گذاشتن و عدم احترام گذاشتن به آنها را جزء از حس وطن دوستی و مردم دوستی ام میدانم، بنا به آموزه های درونی و عقیدوی ام، هر بنی آدمی از یک جایی می آید و به یک جایی میرود، مسئول بدی این یا آن شخص و پاداش بگیر عمل نیک این یا آن شخص، من نمیباشم، بلکه هر کس خودش مؤظف و مکلف اثبات نیکی و بدی خود میباشد، با اینهم به عنوان یک انسان و یک افغان بر خود لازم میدانم که در حق همه شان دُعا کنم و برای هر کدامش رحمت و آمرزش الهی طلب کنم، هر چند خود من سخت به دعا نیازمندم، البته یاد آوری این نکته خالی از لطف نخواهد بود که دعا کردن خیر در حق دیگران و در عین حال به نقد کشیدن منصفانه آنها، با هم هیچ تناقض ندارد، بنا بر این از روزیکه من و قلم با هم رابطه عاقلانه و عاشقانه و بلوغانه برقرار کردیم هیچ رهبر سیاسی را غازی و امیر و اعلیحضرت و سردار و شهید و انجنیر و پروفیسور و داکتر و مخاطب قرار نه داده ام، البته قبل از بلوغ فکری (که ممکن همین اکنون هم با بلوغ فکری فاصله داشته باشم) به عشق وطن و مردم خود و بخاطر نفرت از کمونیزم شوروی، دستهای دو تا از رهبران! جهادی! را بوسیده ام که تا آخر زندگی ام از بابت این کار احمقانه از لیان ترکیده ام معذرت خواهی می کنم و اگر به فرض محال برای هشت دقیقه حاکم مقتدر و بلامنازع کشورم گردم، یگانه کاریکه خواهم نمود اینست که با زور و تهدید خنجر نیز این رهبر جهادی! را (که امروز آستین ها و استر قبا اش از سنگینی پول و جاه و جلال و القاب دنباله دار و سابقه داشتن پُست های پسته گونه از عصا مدد می جوید) وادار و مجبور خواهم ساخت که پا های معصوم یتیمان و بیوه زنان و همچنین دستان همه دانشمندان صالح و مردم دوست این سرزمین غرق در اشک را بیوسند، فکر نه میکنم که این یک عصبان و گناه ملی و وطن دشمنانه محسوب گردد، مضاف بر این اولاً اینها علیه یکدیگر دست به عصبان و نا فرمانی زده اند (البته منظورم همه رهبران سیاسی میباشد) دووماً اینکه من و برادر و خواهر هموطن عزیزم ده ها سال با مغز خالی و قلب خالی و جیب خالی و سفره خالی در انتظار فردای بهتر بسر برده ایم بناً اکنون برای ما مهم نیست که این وضعیت اسف بار از سوی چه کسی و چگونه توجیه میگردد. امروز یک نکته بسیار مهمیکه ما از درک و یا توضیح آن عاجزیم اینست که ما تا بحال اثبات نه نموده ایم که آیا به اصول و قواعد دموکراسی معتقدیم یا به قواعد و وابستگی های سنتی و عاطفی، اگر به اصول دموکراسی و در پرتو ارزش های دموکراسی به خدمت، معتقدیم باید اینرا هم قبول کنیم که در بازار اندیشه های دموکراسی، تحسین و تقبیح یک رهبر، از قیمت بالای برخورد دار نیست بلکه یک امر شخصی و سلیقه ای محسوب میگردد نه اینکه شخص یا اشخاص را مافوق قانون و خاک و حاکمیت ملی و بیرق و مردم و سایر ارزش های ملی پنداشت و اما اگر به روابط سنتی و عاطفی (پائینتر از احساس فراگیر ملی) معتقدیم، نیز اجازه نداریم که بخاطر ثبوت حسنات ولی نعمت خود، طرف مقابل را تا سرحد توهین و تحقیر برانیم، زیرا این کار خلاف قواعد بازی (اینگونه بازی بچه گانه و غیر ملی) میباشد، قاعده اینگونه بازی ایجاب می

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دلیکنی دلیکنی بنی پاوالی د لیکوال په غاره ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

کند که فقط به تشریح و بیان شخص یا اشخاص مورد احترام و تأیید خود قناعت شود نه اینکه به تخریب و توهین طرفداران شخص مقابل پرداخته شود.

هر کشور منجمله کشور عزیز ما در دامن خود نوابغ تاریخی زیاد زائیده ولی متأسفانه برخلاف سایر کشورها به مجرد تشخیص نابغه بودن، با ازین دامن پاک رانده شده یا مورد بی اعتنائی قرار گرفته و حتی به نامها و بهانه های واهی نابود شده اند که به نظر میرسد این تراژیدی ها هم محصول موقعیت حساس سیاسی جغرافیائی کشور ما بوده باشد. روح و جسم و عقل و دانش و ایمان و جرئت و پاکی و صداقت و نبوغ بی همتای سید بزرگوار جمال الدین را از آغوش گرم و نوازنده مادر وطن خود تبعید کردیم ولی در احضار و بازگرداندن استخوانهای پوسیده اش (که دیگر به درد ما نه میخورد و نه میخورد) از غیرت افغانی! کار گرفتیم. ده ها نمونه از این جفاکاری ها در دفتر کارنامه های دولت ها و حکومت های ملی! ما متأسفانه ثبت تاریخ شده اند، نمیدانیم که کدامش باید سرمشق عبرت انگیز ما بگردد، اکنون که کمی به استعداد عبرت گیری نزدیک شده ایم متأسفانه با قحطی رجال بزرگ مواجه شدیم، رجالی که کم و بیش مایه امیدواری بوده، یا به خارج مهاجرت نمودند یا در داخل زیر فشارهای مختلف سنگین قد راست کرده نمیتوانند. بهر حال یکی از این اشخاص یا بهتر بگوئیم شخصیت های مورد توجه و مناقشه و مباحثه همین مرحوم میوندوال میباشد. زمانیکه این شخص صدراعظم مقرر شد، هنوز من و امثال من کم سن و سال بودیم، فقط نام میوندوال و صدراعظمی را شنیده بودیم، تا اینکه به اجازه شما کمی بزرگ شدیم، در اوج اواخر دهه دموکراسی درک درست و سالم از وضعیت نامطلوب کشورم را داشتم فقط عاشق جمله بودم که روی سبکه پنج افغانگی با رسم الخط زیبایی نستعلیق ضرب و حک شده بود " المتوکل علی..... ". تا اینکه بعد از تحول ۲۶ سرطان حال و هوای دیگری به مشام همه خورد. دارندگان افکار گوناگون سیاسی داخل عرصه بحث های فکری دیگری شدند، بالأخره روز نمایش نتاثر میوندوال فرا رسید، تمام سطح دریای مطبوعات آنزمان پُر شد از امواج انعکاس بازی های میوندوالی، که البته به این حساب نام میوندوال در افواهات و مطبوعات بالا و پائین میشد بالأخره این سناریو با یک عملکرد ساده نیکتائی ۶۲ سانتی متری پایان یافت (البته طبق ادعای مخلوط از سبز و سرخ آنروز).

میوندوال هم مثل سایر چهره های مطرح آن روز از خود طرفداران و هواداران فکری و فامیلی داشته و دارند که دفاع از وی حق هر کدامش میباشد کما اینکه نقد نمودن هر چهره حق هر کس میباشد.

بنده بعد از ماجرای کودتا و مرگ میوندوال کمی کنجکاو شدم و در باره شخصیت آن مرد خوب یا بد به سبک بازاری و کوچکی و در سطح دانش و فهم آنروز خودم از این و آن شخص چیز فهم پرسیدم که البته توضیح و تشریح سؤال شنوندگان یکسان و یک دست نبود ولی بر دانشمند بودن و وطن دوست بودن همه معترف بودند. بهر حال با توجه به مشغله های فکری و عینی حاد و تازه و جدی ای که در بستر اجتماعی و سیاسی مردم و سرزمین ما ایجاد گردید، پدیده بنام میوندوال از اذهان عمومی مردم، نه می گویم پاک بلکه بدور شد که البته چراغ افکارش در حلقه هوادارانش باز هم مشتعل بود و شاید مشتعل نگه داشته بماند.

من از روزیکه با افغان جرمن آشنا شدم (که ای کاش پیشتر آشنا می شدم) صدای کوبیدن ۲۶ سرطان را برجسته تر از صدای کوبیدن ۷ ثور و ۶ جدی، شنیدم که این امر شاید بیانگر و مظهر تجمع سلائق گوناگون در یک فضا باشد. در بین صداهای گوناگون صدای هواداران میوندوال نیز بگوش میرسید و میرسد که با لحن نرم و آرام در دفاع از شخصیت مورد علاقه خویش (میوندوال) دریدل کرده و میکند و بنده و امثال بنده فقط نظاره گر این بحث های داغ (هر چند کهنه) میبوده ایم و خودم شخصاً به عنوان یک خواننده بی طرف با علاقه مندی خاص این بحث ها را دنبال می کنم و خوشحالم ازینکه بر معلومات و آگاهی ام افزوده میگردد. اطلاعات بنده در مورد چگونگی شخصیت داؤدخان کم و بیش اشباع بود اما در مورد شخص میوندوال نکات و حرف های تازه و قابل تأمل دریافت نمودم و یک ذهنیت تازه و ثابتی را در باره ایشان وقتی در عمق رخنه کرد که یکی از نوشته های میوندوال را در باره رسالت و تکلیف یک افغان روشن فکر و وطن خواه (که توسط جناب آقای احسان لمر تهیه و درج شده بود) خواندم که با خواندن این نوشته میوندوال به پهنای دانش اجتماعی ایشان پی بردم. مقایسه استدلال طرفدار و مخالف میوندوال نیز باعث شد که به سطح دانش مخالفین آن نیز پی ببرم و استدلالات نا پخته بعضی از مخالفین میوندوال مرا وادار به مداخله (بر جا یا بی جا) نمود و ضمن احترام گذاشتن به همه سلائق، می خواهم استدلال بی طرفانه و بی آلیشانه خویش را (هر چند شاید بچه گانه و حتی احمقانه باشد) بخاطر خاموش کردن این حریق بدبینی و اتهام، خدمت هر دو بزرگواران عرض کنم.

اولاً باید عرض کنم که بنده اهل مطالعه و تحقیق و سند مند نیستم و در مواردی زیاد تعقل سلیم را بر سند مقدم میدانم و معتقدم بر هر سندیکه امضای تأیید عقل سلیم نباشد آن سند از اعتبار ساقط میباشد.

مخالفین میوندوال ادعا می کنند که ایشان پلان اقدام کودتا داشت.

این حقیر عرض کنم که اگر داؤد خان منحبیب یک شخص وطن دوست و خدمتگذار علاقه داشت که از طریق کسب قدرت سیاسی این اوصاف خویشرا به مردم ثابت کند، پس یک شخص دیگری نیز که مدعی داشتن این اوصاف بوده، میخواست از طریق کودتا این ادعای خویشرا ثابت کند.

مخالفین میوندوال ادعا می کنند که ایشان در نتیجه استنطاق اعتراف نموده که بلی قرار بود کودتا را با پشتیبانی کشور پاکستان انجام نماید.

د پانوی شمیره: له 2 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

این فقیر عرض کنم، اردوی افغانستان کلاً از امکانات و سلاح شوروی تشکیل شده بود، و تحت تسلط پنهان و آشکار شوروی قرار داشت و همچنین از سرباز تا افسر این اردو هیچگونه پیوند فکری و عقیدتی و فرهنگی با کشور پاکستان (که آنروزها خودش تازه از زخم های مشکل بنگله دیش رهائی یافته بود) نداشت و نه هم پاکستان از قدرت اقتصادی و فرهنگی قوی برخوردار بود که از یک کودتای کشور دیگری پشتیبانی نماید. سند عقلی و حتی عینی این ادعایم این است که پاکستان حتی بعد از خروج عساکر شوروی، نتوانست دست به کودتای مؤفق بزند پس چهل سال پیش چگونه ممکن بود این آرزوی! خویش را محقق نماید؟ البته در صورت صندق بودن ادعای مخالفین، یک احتمال وجود دارد، شاید امریکائی ها خود شان مایل به یک دگرگونی سیاسی در کشور ما بودند که آنرا از طریق پلانگذاری مستقیم خود و امکانات لوژستیکی پاکستان پیاده کنند که البته نه به هدف و انگیزه نجات و کمک به کشور و مردم ما بلکه با انگیزه و هدف تسریع نمودن پلان سیری کشانیدن مستقیم پای شوروی در عمق بازی، چنانچه بالاخره این امر به وقوع پیوست.

اما ادامه بحث، همانگونه که شاهدیم در اوایل ۲۶ سرطان وزارت داخله ما تبدیل شده بود به لانه چوچه های مزدور شوروی، در رأس این چوچه ها شخص حسن شرق (معاون صدارت) و به توصیه این مردک، اعضای پرچم در وزارت داخله رخنه و آنرا به تصرف خود در آورد، شخص رئیس جمهور نیز بخاطر جلو گیری از تکان خوردن کاسه شوربای تازه پخته شده و جوش خورده و ترس از ریختن آن بر فرش جدید موجودیت جمهوری، و بخاطر خریدن فرصت بیشتر، در مقابل انتقاد های دوستان فکری خود، خاموشی اختیار نموده و با تأیید اعمال پرچمی ها و وزارت داخله، به پرچمی ها جرئت و میدان یکه تازی های بیشتر بخشید. پرچمی ها و در مجموع حزب کمونست شوروی از افکار و اندیشه های مترقی میوندوال کاملاً واقف و آنرا در برابر پیاده کردن پلان های خود مانع بزرگ می پنداشتند تا اینکه با دسیسه چینی دقیق وی را میان برداشت.

ادعا میشود که میوندوال خودش اعتراف به کودتا نموده. هیچ گناه بزرگتر ازین نیست که کسی به عقل خود و دیگران توهین نماید.

این روش شکنجه های کرملینی و کمونستی و ستالینی اگر در برابر یک فیل و شتر هم اعمال گردد بر اثر درد و عدم تحمل دچار یاهو گوئی خواهند شد و هر ادعا و گفته شکنجه گر را تصدیق خواهد نمود چه برسد به یک بشر. من ازینکه داؤد خان یک شخص خدمتگار بود تردید ندارم و اینکه در قبال نامردان و بی وجدان خلقی و پرچمی تسلیم نشد، می ستایم ولی به حیث فرزند این مادر وطن، حتی اگر داؤد پدرم هم میبود هرگز از غرش فرزندان باز نه می ماندم و تا ابد با فریاد های خشم آلود، تحویل دادن وزارت داخله به پرچمی ها و اختصاص جایگاه مخصوص به حسن شرق (این مردک مجهول التبار و معلوم الحال و این حسنگ شرق که هم شرق را مکید و هم غرب را دوشید و هم ما را کوبید و با جفای خانانۀ خود داؤد و خانواده اش را به کشتن داد و خودش باز هم در کنار کوتاچیان مزدور ثوری به حیات ننگین خود ادامه داد و می دهد) ادامه میدادم. من تعجب می کنم که چرا دوستان صادق و کاذب داؤد بخاطر روی گل داؤد، تبسم جانانه را نثار این حسنگ می کند ولی از جواب دادن این سؤال تلخ فرار می کند که چگونه و چرا همکاران نزدیک داؤد بعد از کودتای کمونستی یا کشته یا زندانی یا خانه نشین شدند ولی حسنگ همچو عروسک مورد علاقه مسکو، در تصمیم گیری های مهم رژیم کمونستی نقش بسزائی داشت. بهر حال برمیگردیم به اصل موضوع، اگر بر فرض اینکه تمام ادعاهای مخالفان میوندوال مبنی بر خائن بودن و وطن فروش بودن ایشان درست باشد (که البته در صحت ادعا و انگیزه اینها تردید جدی وجود دارد) پس به این فرضیه نزدیک به واقعیت هم جواب بدهند که:

در طول چهل سال، چهل تا بازی های گوناگون از سوی چهل تا قدرت ها و کشورها و احزاب و گروهها و افراد و با بر جا گذاشتن چهل نوع بدبختی ها و رسوائی ها و شکست ها و سیه کاری ها و خون ریختن ها بالاخره لندن و لاهور توانستند بر وجب و جب خاک ما (ذریعه ریش و تحجر) مسلط شوند، پس بهتر نبود که چهل سال پیش با پیروزی یک کوتای میوندوالی ازین تلفات بیهوده جلوگیری بعمل می آمد؟

آیا ما اینقدر وطن پرست بودیم و هستیم که وجود یک فرد خائن! مثل میوندوال را در هستی اجتماعی و سیاسی خود تحمل کرده نه میتوانستیم ولی جاسوسان و مزدوران بالقوه و بالفعل شوروی را آنهم در کنار رهبر نازنین و یکتای خود را انکار و یا توجیه می کردیم و می کنیم، بناً بنظر میرسد که پشت پرده این بحث های کجدار و گژدمی انگیزه های دیگری نهفته باشد. من سوگند یاد می کنم که با هیچ طرف هیچگونه پیوند فکری و ایدئولوژیک و قومی و سمتی و غیره ندارم ولی سوزش دلم از ناحیه به هدر رفتن استعداد های درخشان، که باید به درد حل مشکلات امروزی بخورد، میباشد.

د پانوی شمیره: له 3 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی